

زینت و آراستگی در قرآن

قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق در این آیه به نوعی التفات حکمی مخصوص به این امت از حکم عام سابق استخراج شده، همچنانکه در جمله: ذلك من ايات الله لعلهم يذكرون و جمله: فاذا فعلوا فاحشه نظیرش گذشت. استفهامی که در این آیه است استفهامی است انکاری.

کلمه الزینه درمقابل معنای الشین است، و به معنای کارها و چیزهایی است که عیب و نقص را از بین ببرد و الشین به معنای هر چیزی است که مایه رسوایی و نقص انسان و نفرت اشخاص از او بوده باشد.

معنای اخراج زینت و طیبیات رزق (در ذیل آیه: قل من حرم زینه الله...)

اخراج زینت استعاره‌ای است تخیلی و کنایه است از اظهار آن‌آری، این خدای سبحان است که به الهام و هدایت خود انسان را از راه فطرت ملهم کرده تا انواع و اقسام زینت‌هایی که مورد پسند جامعه او و باعث مجذوب شدن دلها به سوی او است ایجاد نموده به این وسیله نفرت و تنفر مردم را از خود دور سازد. پس گرچه به حسب ظاهر به وجود آوردن زینت‌ها و سایر حوائج زندگی کار خود انسان است، و لیکن از آنجایی که به الهام خداوند بوده در حقیقت او ایجادش کرده و آن را از پنهانی به عرصه بروز و ظهور در آورده، چون می‌دانسته که این نوع موجود محتاج به زینت است.

آری، اگر انسان در دنیا بطور انفرادی زندگی می‌کرد هرگز محتاج به زینتی که خود را با آن بیاراید نمی‌شد، بلکه اصلاً بخاطرش هم خطور نمی‌کرد که چنین چیزی لازم است، ولیکن از آنجایی که زندگی‌اش جز بطور اجتماع ممکن نیست، و زندگی اجتماعی هم قهراً محتاج به اراده و کراهت، حب و بغض، رضا و سخط و امثال آن است، از این جهت خواه ناخواه به قیافه و شکل‌هایی بر می‌خورد که یکی را دوست می‌دارد و از یکی بدش می‌آید، لذا معلم غیبی از ماورای فطرتش به او الهام کرده تا به اصلاح مفاسد خود بپردازد، و معایب خود را بر طرف ساخته خود را زینت دهد، و شاید همین نکته باعث شده که از انسان به لفظ عبادت که صیغه جمع است تعبیر بفرماید.

و این زینت از مهم‌ترین اموری است که اجتماع بشری بر آن اعتماد می‌کند، و از آداب راسخی است که به موازات ترقی و تنزل، مدنیت انسان ترقی و تنزل می‌نماید، واز لوازمی است که هیچ وقت از هیچ جامعه‌ای منفک نمی‌گردد، به طوری که فرض نبودن آن دریک جامعه مساوی بافرض انعدام و متلاشی شدن اجزای آن جامعه است. آری، معنای انهدام جامعه جز از بین رفتن حسن و قبح، حب و بغض، اراده و کراهت و امثال آن نیست، وقتی دربین افراد یک جامعه اینگونه امور حکمفرما نباشد دیگر مصداقی برای اجتماع باقی نمی‌ماند - دقت بفرمایید.

طیبیه معنای چیزی است که ملایم با طبع باشد، و در اینجا عبارت است از انواع مختلف غذاهایی که انسان با آن ارتزاق می‌کند. و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آنها استمداد

می‌جوید، مانند مسکن، همسر و... برای تشخیص اینکه کدامیک از افراد این انواع طیبه و مطابق با میل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمانی او است، خداوند او را مجهز به حواسی کرده که با آن می‌تواند سازگار آن را از ناسازگارش تمیز دهد.

این مساله که زندگی صحیح و سعید آدمی مبتنی بر رزق طیب است احتیاج به گفتن ندارد، و ناگفته پیدا است که انسان وقتی در زندگی خود به سعادت مطلوبش نائل می‌شود که وسیله ارتزاقش چیزهایی باشد که با طبیعت قوا و جهازاتش سازگار بوده، و با بقای ترکیب خاصی که آن جهازات دارد مساعد باشد، چون انسان به هیچ جهازی مجهز نشده مگر اینکه زندگیش موقوف و منوط بر آن است. بنابراین، اگر در موردی، حاجت خود را با چیزی که باطبعش سازگار نیست برآورده سازد نقصی به خود وارد آورده، و مجبور است آن نقص را به وسیله سایر قوای خود متمیم و جبران نماید.

مثلا گرسنه‌ای که احتیاج به غذا را به صورتی غیر صحیح بر طرف می‌سازد و بیش از اندازه لازم غذا می‌خورد نقصی به جهاز هاضمه خود وارد می‌آورد، و مجبور می‌شود به وسیله دوا و اتخاذ رژیم، جهاز هاضمه و غدد ترشحاتی آن را اصلاح نماید، و وقتی این عمل را چند بار تکرار کرد دواهای مزبور از اثر و خاصیت می‌افتد، و انسان برای همیشه علیل شده از انجام کارهای حیاتی‌اش که اهم آن فکر سالم و آزاد است باز می‌ماند، و همچنین سایر حوائج زندگی.

علاوه بر اینکه تعدی از این سنت انسان را به چیز دیگری تبدیل می‌کند، و به صورت موجودی در می‌آورد که نه عالم برای مثل او آفریده شده، و نه امثال او برای عالم خلق شده‌اند.

آری، انسانی که یکسره خود را به دست شهوات بسپارد و بکوشد که تا آخرین مرحله امکان و قدرت از لذائذ حیوانی و شکم و شهوت و امثال آن تمتع ببرد انسانی است که می‌خواهد در ظرفی زندگی کند که عالم هستی برایش معین نکرده و به راهی رود که فطرت برایش تعیین ننموده است.

خدای سبحان در این آیه شریفه زینت‌هایی را سراغ می‌دهد که برای بندگانش ایجاد نموده، و آنان را فطرتا به وجود آن زینت‌ها و به استعمال و استفاده از آنها ملهم کرده، و معلوم است که فطرت الهام نمی‌کند مگر به چیزهایی که وجود و بقای انسان منوط و محتاج به آن است. در وضوح این امر همین بس که هیچ دلیلی بر مباح بودن چیزی بهتر از احتیاج به آن نیست، زیرا احتیاج به حسب وجود و طبیعت خاص انسانی خود دلیل است بر اینکه خدای تعالی انسان را طوری آفریده که به آن چیز محتاج باشد. و به عبارت دیگر باتعبیه قوا و ادوات انسان رابطه‌ای بین او و بین آن چیزها برقرار کرده که خواه ناخواه، در صدد تحصیل آنها برمی‌آید.

ذکر طیبیات از رزق و عطف آن بر زینت و قرار داشتن این عطف در سیاق استفهام انکاری این معنا را می‌رساند که،

اولاً: رزق طیب دارای اقسامی است.

ثانیاً: زینت خداو رزق طیب را هم شرع اباحه کرده و هم عقل و هم فطرت.

ثالثاً: این اباحه وقتی است که استفاده از آن از حد اعتدال تجاوز نکند و گر نه جامعه را تهدید به انحطاط نموده شکافی در بنیان آن ایجاد می‌کند که مایه انعدام آن است.

آری، کمتر فسادی در عالم ظاهر می‌شود و کمتر جنگ خونینی است که نسل‌ها را قطع و آبادی‌ها را ویران سازد و منشا آن اسراف و افراط در استفاده از زینت و رزق نبوده باشد، چون انسان طبعاً اینطور است که وقتی از جاده اعتدال بیرون شد و پاز مرز خود بیرون گذاشت کمتر می‌تواند خود را کنترل کند، و به یک حد معینی اکتفا نماید، بلکه مانند تیری که از کمان بیرون شود تا آخرین حد قدرتش جلو می‌رود، و چون چنین است سزاوار است که همه وقت و در همه امور در زیر تازیانه تربیت کنترل شود، و به ساده‌ترین بیانی که عقل خود او آن را بپسندد پند و اندرز داده شود.

چرا خداوند به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن امر نموده است؟ امر پروردگار به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن از همین باب است که می‌خواهد تربیتش حتی در اینگونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد، پس کسی نگوید امر به پوشیدن لباس و تنظیف و آرایش چه معنا دارد.

صاحب تفسیر المنار جواب دیگری از این حرف داده - و چه نیکو گفته است: این حرف را کسانی می‌زنند که از تاریخ امم و سرگذشت ملل گذشته بی‌خبرند، و گر نه آن را سطحی و ساده تلقی نموده به اهمیت و ارزش آن پی می‌برند، چون اکثر مردم نیمه وحشی جزیره‌نشین و کوهستانی‌های آفریقا که در جنگل‌ها و غارها تنها و یا دسته جمعی زندگی می‌کردند زن و مردشان لخت بسر می‌بردند، اسلام به هر قومی از آنان که دست یافت با امثال آیه مورد بحث لباس پوشیدن را به آنان یاد داد و ستر عورت را برایشان واجب کرد، و به سوی تمدن سوق‌شان داد. و من خیال می‌کنم این قبیل حرفها از ناحیه دشمنان اسلام در دهن‌ها افتاده است، گویا مبلغین مسیحیت به منظور رم دادن مردم از اسلام و دعوت‌شان به کیش خود این طعنه‌ها را زده‌اند، و گر نه ارزش دعوت اسلام به لباس و آرایش بر هیچ کس پوشیده نیست. و لذا بعضی از منصفین مسیحی اعتراف کرده‌اند به اینکه این‌گونه طعنه‌ها نسبت به اسلام بی‌انصافی است، اسلام با این حکم خود منت بزرگی به گردن ما اروپائیان دارد، چون اگر اسلام نبود ما امروز در خطه پهناور آفریقا تجارت پارچه و قماش نداشته و سالیانه مبالغ هنگفتی سود نمی‌بردیم. این حکم اسلام تنها در بین مسلمین آنجا حسن اثر نداشته بلکه امم و ملل بت‌پرست نیز وقتی هموطنان خود را دیدند که پس از قبول اسلام ملبس به لباس شدند و به زینت و آرایش خود پرداختند آنان نیز به تقلید از مسلمین لباس پوشیده رسم دیرینه خود را ترک گفتند.

شاهد زنده این مدعا، ساکنین بلاد هندند، چون بت پرستان این ناحیه در عین اینکه از قدیم الایام مردمی متمدن بودند مع ذلک هم اکنون هزاران هزار از زن و مردشان لخت مادرزاد و یا نصف و یا ربع بدنشان برهنه است. بعضی از مردان شان در بازارها و کارگاهها بدون لباس آمد و شد می کنند، و فقط عورتها و یا حد اکثر از کمر به پایین را می پوشانند، زنان شان شکم و رانها را برهنه نموده و از کمر به بالای شان هم برهنه است. دانشمندان همین قوم اعتراف کرده اند که این مقدار از لباس را هم مسلمانان به آنان آموخته اند. و همچنین غذا خوردن در ظرف هم از آثار اسلام است، چون می دیدند که مسلمین هیچ وقت بدون ظرف غذا نمی خورند حتی فقرای آنان که دسترسی به ظرف ندارند غذا را روی برگ درختان ریخته از روی آن برمی دارند و می خورند، و در عین تهی دستی هرگز از لباس و آرایش خود کم نمی گذارند.